

گفتگو با علی میرفطروس

از «روشنفکری دینی» به آزادی و دموکراسی راه نیست! (بخش سوم)

ما ملتی هستیم که «آینده» را فدای «گذشته ناشاد» می کنیم!

- «روشنفکران دینی»ی ما هنوز به «استسلام» (یعنی اسلامی کردن مفاهیم غربی) مشغول اند و راه اشتباهات هولناک دیگر را هموار می کنند.
- شعر در ایران - همواره - حافظه تاریخی ملت ما بود.
- در حالیکه روشنفکران آفریقای جنوبی و اسپانیائی با آینده نگری و مدارا از دل «تاریخ ناشاد» شان، کشور نوینی می سازند، بسیاری از روشنفکران و رهبران سیاسی ما، هنوز از قبرستان ها و از جمجمه مردگان، «الهام» می گیرند!
- خاطرات دکتر محمد حسین موسوی نشان می دهد که برخلاف تصور رایج، عرصه سیاست رژیم گذشته، چندان هم از زنان و مردان آگاه، شایسته و میهن پرست، خالی نبود.
- برای من، نه «جمهوری» مطرح است و نه «سلطنت»، بلکه تنها «ایران» مطرح است. من در آرزوی فضای دموکراتیک و آزادی هستیم که در آن هر شهروند ایرانی، آزادانه و آگاهانه بتواند نظام سیاسی دلخواهش را انتخاب کند.

اشاره:

گفتگو با دکتر علی میرفطروس با استقبال فراوان هموطنان ما روبرو شده بطوریکه بسیاری از رادیوها، تلویزیون ها، سایت های اینترنتی و روزنامه های فارسی زبان (در اروپا، آمریکا، کانادا و استرالیا) متن آنرا بازتاب داده اند. بقول نویسنده و منتقدی (آقای مجید زهری): «این گفتگو حاوی چنان نکات مهمی است که خواندن آنرا برای نسل ما دو چندان می کند... این گزیده گوئی های آگاهنده و سرشار از روشنگری تاریخی را نمی توان تند خواند و گذشت، بلکه تأملی مضاعف را می طلبد...»

ما ضمن چاپ بخش سوم و پایانی این گفتگو، امیدواریم که در آینده نیز بتوانیم به اینگونه گفتگوها ادامه دهیم.

نیمروز

• سال‌ها پیش شما در باره «روشنفکران دینی» گفتید که «این روشنفکران با استفاده از مفاهیم مدرن غربی به بیان اندیشه‌های شان می‌پردازند...» ظاهراً هنوز هم ما با چنین مسئله‌ای روبرو هستیم؟!

- میرفطروس: «روشنفکران دینی» ما (اگر این اصطلاح بی‌معنا نباشد!) بر بستر اصطلاحات علوم جدید و مکاتب جامعه‌شناسی غربی (و اساساً غیردینی) مفهوم‌سازی می‌کنند. در واقع آنان برای پاسخ دادن به مسائل و مشکلات نظری خود، از بسیاری مفاهیم جامعه‌شناسی و فلسفه غرب، اقتباس می‌کنند، چیزی که من حدود ۱۶-۱۷ سال پیش آنرا «استسلام» (یعنی اسلامی کردن مفاهیم غربی) نامیده‌ام. کار این «استسلام» به آنجا رسیده بود که مرحوم دکتر شریعتی در یک خودپسندی آزاردهنده مدعی شد: این ما نیستیم که تازه این حرف‌ها را از مارکسیست‌ها و متفکران غربی گرفته باشیم، بلکه این، مارکسیست‌ها و متفکران غربی هستند که این حرف‌ها را تازه از اسلام گرفته‌اند...!!! (برای نمونه ای از این ادعاها نگاه بفرمائید به کتاب جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، دکتر علی شریعتی؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب‌اله پیمان) ظاهراً دوستانی که «روشنفکری دینی را «راه بی‌بدیل» برای رسیدن به دموکراسی و مدرنیته» می‌دانند، هنوز به «استسلام» مفاهیم غیردینی غرب مشغول‌اند!

کسانی که با وجود ۲۵ سال تجربه خونین و هولناک حکومت اسلامی، پاسخی به مسائل امروز ما نداشته‌اند، شگفتا که اینک «نامه‌ای برای فردا» می‌نویسند!! «روشنفکران دینی» ما با اینگونه شبیه‌سازی‌ها و مفهوم‌سازی‌های غیرعلمی، راه اشتباهات هولناک دیگر را هموار می‌کنند چرا که از بطن یک دستگاه دینی ذاتاً عقیم، فقط «مرده» بدنیا می‌آید! اینگونه طفیلی‌گری فکری و سوء استفاده از مفاهیم مدرن غربی همانطور که دیده‌ایم نه به نفع اسلام است و نه به نفع استقرار تجدد و جامعه مدنی در ایران.

آنچه که به بحث قبلی ما - در تفاوت ذاتی مسیحیت و اسلام - باید اضافه کنم اینست که «پروتستانتیسم مسیحی» با آزاد کردن فرد از «وجدان گناهکار»، انسان را به «شهروند آزاد» بدل کرد و با پرورش فرد آزاد و مستقل از دولت و دین، زمینه جامعه مدنی را هموار ساخت در حالیکه «پروتستانتیسم اسلامی» با اضمحلال «فرد» در مفاهیمی مانند شهادت و ایثار، اساساً رشد و پرورش «فرد آزاد» را غیرممکن می‌سازد، چرا که بقول دکتر شریعتی: «شهید، قلب تاریخ است»!

• در این اواخر توجه به تاریخ و تاریخ‌نویسی در ایران، افزایش یافته بطوریکه کتب تاریخی و خصوصاً خاطرات سیاستمداران و دولتمردان رژیم گذشته، از استقبال خوبی برخوردار است. نظر شما - بعنوان یک محقق تاریخ - در باره این تحقیقات و کتاب‌های تاریخی چیست؟

- میرفطروس: این عنایت به تاریخ و تحقیقات تاریخی، پدیده امیدوارکننده ای است که می توان آن را به فال نیک گرفت. بهر حال در این ۲۵ سال گذشته، ملت ما یکی از سیاه ترین و خونبارترین دوره های تاریخ خویش را تجربه کرده است و می خواهد بداند که راز اینهمه سیاهی ها و ناکامی ها و عقب ماندگی ها در چیست؟ بی جهت نیست که تاریخ را «دریچه ای برای نگاه کردن به آینده» نیز تعریف کرده اند. ارزش کتاب ها و تحقیقات تاریخی منتشر شده، البته یکدست نیست، بسیاری از این کتاب ها بیشتر نوعی «کتابسازی» است تا یک تحقیق علمی و منصفانه اما در کنار این ها، تحقیقاتی وجود دارند که بسیار ارزشمنداند (مانند کتاب های دکتر عباس میلانی، دکتر سید جواد طباطبائی، دکتر محمد محمدی ملایری و دیگران).

خاطرات دولتمردان و رجال سیاسی ایران هم از اهمیت فراوان برخوردارند. این خاطرات از آنجائیکه مشاهدات عینی نویسندگان آن هستند، بعنوان «اسناد دست اول» می توانند مورد استفاده محققان تاریخ معاصر باشند. این خاطرات و روایت ها، وقتی که در کنار دیگر خاطرات و روایت ها قرار بگیرند، مصالح واقعی تدوین تاریخ معاصر ایران را فراهم می سازند.

• آخرین کتابی که شما خودتان در این اواخر خوانده اید، چه بود؟

- میرفطروس: در این اواخر کتاب «یادمانده ها، از بر باد رفته ها» (خاطرات سیاسی و اجتماعی دکتر محمد حسین موسوی) را تمام کرده ام. این کتاب، ضمن یک بررسی اجمالی از ظهور رضاشاه و تحولات ایران در آن دوره (خصوصاً در شهر تبریز) اساساً به تحولات سیاسی ایران در ۲۰ سال قبل از انقلاب و خصوصاً به علل پیدایش حزب مردم، حزب ایران نوین و حزب رستاخیز و دلایل شکست یا ناکامی آنها پرداخته و از این زاویه به رویدادهای منجر به انقلاب ۵۷ و ظهور خمینی نظر کرده است.

برای من این کتاب از سه منظر واجد اهمیت است: اول اینکه، نویسنده - بعنوان یک آذربایجانی وطن دوست - از آغاز نوجوانی ضمن علاقه به زبان ترکی، معتقد به ترویج و گسترش زبان فارسی (بعنوان زبان ملی و سرتاسری همه اقوام ایرانی) بوده و برای این منظور از همان آغاز جوانی به همت افراد خانواده اش به تأسیس «کانون دانش پژوه» و ترویج و تدریس زبان فارسی در تبریز پرداخت.

دوم: نویسنده با آگاهی، ایران دوستی و بضاعت خویش از یک خانواده متوسط شهری و از مسند قضاوت دادگستری تا عالی ترین مقامات اداری و سیاسی کشور (یعنی نمایندگی منتخب مردم آذربایجان در مجلس سنا و شورا، و سپس به قائم مقامی حزب مردم و رستاخیز) می رسد و این، نشانه باز بودن نظام سیاسی - اداری ایران در آن دوره برای پیمودن سلسله مراتب سیاسی و ارتقاء اجتماعی می تواند باشد (سلسله مراتبی که اقوام مختلف ایرانی خصوصاً آذری ها در آن حضور فعال داشته اند).

سوم: استقلال رأی و منش سیاسی نویسنده که اخلاق و انصاف و ایران دوستی خود را فدای جلوه های ظاهر فریب و گذرای زندگی سیاسی نکرده است. ملاقات نویسنده با ارتشبد حسین فردوست، رئیس «دفتر ویژه

شاهنشاهی» بسیار تأمل برانگیز است و شاید پرتوی باشد بر آنچه که چند سال بعد - بعنوان «انقلاب اسلامی» - تومار حیات رژیم سلطنتی را درهم پیچید. به روایت دکتر موسوی: ارتشبد فردوست - معروف به «چشم شاه» - آنچنان قدرتی داشت که حتی سپهبد نصیری (رئیس ساواک) نیز بی اراده او آب نمی خورد. فردوست، مردی بود کوتاه قد و چاق و تا حدودی گنگ و منگ، لباسش غیرمرتب و حتی کثیف بود. در نخستین ملاقات دکتر موسوی با فردوست، دو چیز نظرش را جلب میکند: یکی باقیمانده غذای خشک شده بر روی یقه کتش و دیگری، تخت کفشش که کنده شده بود... نویسنده با حیرت این سؤال اساسی را مطرح می کند: «آدمی که قدرت دیدن حتی لگه بزرگ روی کتش را هم ندارد چگونه می تواند «چشم شاه» باشد و بازرسی دقیق مسائل و حل مشکلات مملکتی را بر عهده داشته باشد؟

دکتر محمد حسین موسوی از چگونگی پیدایش فکر «تک حزبی» (حزب رستاخیز) اطلاعات جالبی بدست می دهد و آنرا ساخته و پرداخته شخص امیرعباس هویدا می داند. او از کم کاری ها و بی تفاوتی های مسئولان دولتی (خصوصاً دکتر جمشید آموزگار) در برخورد با رویدادهای سال های ۵۶-۵۷ سخن می گوید، بی تفاوتی هایی که حاصل آن حضور روزافزون روحانیون، بازگشت خمینی و استقرار حکومت اسلامی در ایران بود.

خواندن خاطرات سیاسی - اجتماعی دکتر محمد حسین موسوی این باور را در خواننده تقویت می کند که برخلاف تصور رایج، عرصه سیاست رژیم گذشته چندان هم از زنان و مردان آگاه، دلسوز، شایسته و میهن پرست خالی نبوده... و دکتر محمد حسین موسوی یکی از آن مردان بود.

• شما در بحثی بنام «تاریخ در ادبیات»، ادبیات و خصوصاً شعر فارسی را یکی از منابع تاریخ

اجتماعی ایران قلمداد کرده اید، می خواهم بپرسم که اهمیت این مسئله، چقدر است؟

- میرفطروس: با توجه به حملات متعدد و هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد، شهر و شهرنشینی در ایران - بارها - دچار آسیب های اساسی شد. از جمله اینکه با ویرانی و آتش زدن کتابخانه ها و قتل عام یا فرار دانشمندان و مورخان، جامعه ما بارها دچار انقطاع یا گسست تاریخی گردید، مثلاً در سال ۱۵۸۹ میلادی در حمله ازبک های مهاجم به شهرهای خراسان به گواهی قاضی احمد قمی: ازبک ها چندین هزار کتاب را در آب ریختند و از جمله «حوض شاهی» را از کتاب و اسناد تاریخی، انباشتند... یا در همین ۸۰ سال پیش (به سال ۱۹۲۰ میلادی) در حمله اشرا نایب حسین کاشی به کتابخانه شهر طبس تمام کتب خطی نفیس این کتابخانه در آتش سوخت. این کتابخانه بیش از ۸۰۰ سال سابقه تاریخی داشت و دارای حدود هشت هزار جلد کتاب نفیس خطی بود.

در برابر اینگونه حملات و هجوم های ویرانگر، شعر ما، همواره حافظه تاریخی ملت ما بود که بخاطر خصلت شفاهی و نقل سینه به سینه، توانست از گذشته به آینده، حافظ و حافظه بخشی از تاریخ و فرهنگ ملی ما باشد. بهمین جهت است که گفته ام: در شعر پارسی ما، تاریخ ایران نفس می کشد. نمونه اش همین

«شاهنامه فردوسی»... آنهمه شادی، شادخواری، ستایش شراب، رقص، خنیاگری، زن، زیبایی، لذت جوئی و امید به زندگی که سراسر شعر کلاسیک ایران را پوشانده، در واقع بازگو کننده باورها و آئین ها و سنت های باستانی نیاکان ماست که روح اسلام از آن متنفر و بیزار است. بی جهت نیست که نخستین کوزه شراب جهان را (از ۵۲۰۰ سال پیش از میلاد) در دامنه های زاگروس (در غرب ایران) یافته اند! با چنین باوری است که حافظ می گوید:

بر سر تربت من، بی می و مطرب منشین!

تا ببویت ز لحد، رقص کنان برخیزم

و یا:

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند

و یا:

می خور به بانگ چنگ و مخور غصه، ور کسی

گوید ترا که باده مخور! گو: «هو الغفور»

این باورها وقتی که توسط یک شاعر بی پروا و خوش گذران ایرانی الاصل بنام «ابونواس» به شعر عرب وارد می شود به یک «بدعت خطرناک ضد اسلامی» تعبیر می شود چرا که بقول ابونواس: «اگر شراب حرام است، چه باک؟ نه آنست که لذت، همه در حرام است؟»

در یک مقایسه تطبیقی می توان گفت که: اندیشه ها و آئین های ایرانیان پیش از اسلام (لذت جوئی، شادی، شادخواری و امید به زندگی) به باور اندیشمندان «عصر روشنگری» (Lumières) نزدیک است در حالیکه اندیشه های عصر اسلامی (ترک دنیا، زهد، تعبّد و خوار شمردن زن و زندگی) به دوران «قرون وسطای اروپا» (moyen-âge) همانند است.

این مسئله «تاریخ در ادبیات» حتی در شعر معاصر ما نیز حضور دارد مثلاً از خلال شعرهای بزرگ ترین شاعر روزگار ما (احمد شاملو) می توان بسیاری از رویدادها و لحظات تاریخ معاصر ایران را ملاحظه کرد. مثلاً آنجا که حافظ می گوید:

بیانگ چنگ مخور می! که محتسب تیز است

و یا:

به عقل نوش که ایام، فتنه انگیز است.

و یا:

که همچو چشم صراحی، زمانه خون ریز است.

شاملو، شرایط سیاه سیاسی - مذهبی زمانه، ما را چنین تصویر می کند:

«دهانت را می بویند

مبادا که گفته باشی دوستت می دارم.

دلت را می بویند
و عشق را کنار تیرک راهبند
تازیا نه می زنند

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد».

تجربه های خونین و حوادث هولناک سال های اخیر، چشم انداز مناسبی است تا ما به تاریخ اجتماعی و ادبی ایران بهتر بنگریم و با آگاهی از شرایط دشوار و سرکوب و قتل عام دگراندیشان، به راز و رمز مفاهیم به اصطلاح عرفانی در تاریخ ادبیات خود آگاه تر شویم.

• این «آینده نگری» که شما از مشخصات اصلی روشنفکر می دانید ظاهراً با روشنفکر و روشنفکری ما چندان سنخیتی ندارد، مثلاً نگاهی به بحث های رایج روشنفکران ما (حداقل در خارج از کشور) نشان می دهد که آنها حتی در یک مورد هم طرحی برای آینده ایران ندارند...

- میرفطروس: فکر می کنم همینطور باشد! در واقع ما مردمی هستیم که غالباً آینده را فدای گذشته ناشاد خویش می کنیم و در این مسیر، همه داده ها و دستاوردهای مثبت گذشته، همه راه ها و پل ها را هم خراب می کنیم. «انقلاب شکوهمند اسلامی» - در واقع - دستاورد همین بی اعتنائی ها و عدم آینده نگری روشنفکران ما است. اسارت در زندان ذهن های گذشته روشنفکران ما را وقتی با کرامت، مدارا و آینده نگری روشنفکران آفریقای جنوبی و اسپانیایی (حتی کمونیست های شان) مقایسه می کنیم، می بینیم که «تفاوت ره از کجاست تا به کجا!» آنها با آینده نگری و مدارا، بر زمینه یک گذشته عمیقاً خونبار، آفریقای جنوبی و اسپانیای نوینی می سازند و ما - اما - هنوز از قبرستان ها و از جمجمه های مردگان «الهام» می گیریم. در واقع برای بسیاری از روشنفکران ما، آینده، در اسارت این گذشته تلخ و ناشاد است، بی آنکه با فروتنی بپذیریم که ما (اپوزیسیون و روشنفکران) نیز در ایجاد آن گذشته ناشاد، سهم فراوانی داشته ایم. چندی پیش یکی از سروران منسوب به «جبهه ملی» می گفت: «اگر قرار است که باز حکومت پهلوی باز گردد، من در کنار همین جمهوری اسلامی خواهم ماند!»... اینگونه بی پروائی و مسئولیت گریزی در اندیشیدن به آینده ایران واقعاً تأسف بار است. در باره رضاشاه و مصدق و محمد رضاشاه و ۲۸ مرداد و «انقلاب شکوهمند اسلامی»، می توان نوشت (و فراوان هم باید نوشت) اما احاله کردن یا مشروط کردن هرگونه اتحاد و همبستگی ملی به مسائل گذشته، فقط به نفع تداوم حکومت اسلامی است.

در این ۲۵ سال، رژیم اسلامی نه تنها منابع مادی و اقتصادی جامعه ما را تاراج کرده، بلکه مهم تر از همه، اخلاق انسانی و غرور ملی مردم ما را به تباهی کشانده است. این رژیم نه تنها جوانان ما را کشته و تباه کرده بلکه مهمتر از همه، «جوانی» را در جامعه ما کشته است. نه تنها زنان و دختران ما را سرکوب کرده، بلکه «دختری» و «حس زن بودن» را در جامعه ما نابود کرده است... در برابر اینهمه قتل و غارت و فساد و فقر و

فحشا، متأسفانه بسیاری از روشنفکران و سروران سیاسی ما (خصوصاً در خارج از کشور) با طرح «شبه مسئله» ها، مسئله اساسی (یعنی اتحاد و همبستگی برای رهایی ملی) را فراموش کرده اند.

• شما خودتان به این آینده، چطور نگاه می کنید؟

- میرفطروس: ببینید! برای من، نه نظام جمهوری مطرح است و نه رژیم سلطنتی، بلکه در این لحظه، برایم تنها ایران مطرح است. من در آرزوی ایجاد فضای دموکراتیک و آزادی هستم که در آن هر شهروند ایرانی، آزادانه و آگاهانه بتواند نظام سیاسی دلخواهش را (چه سلطنت، چه جمهوری) انتخاب کند و این آرزو، تحقق نخواهد یافت مگر با سقوط جمهوری اسلامی. دموکراسی را «**ورزش فروتنی**» خوانده اند، بنابراین: بر همه ماست که بدور از تنگ نظری های سیاسی موجود، با فروتنی و براساس فوری ترین خواست ملت مان، در یک اتحاد ملی، شعار «**انجام رفراندوم برای تعیین نوع نظام**» را به اصلی ترین و محوری ترین شعار مبارزاتی خویش بدل کنیم وگرنه «روشنفکران دینی» ما طرح های هولناک تازه ای را برای جامعه ما تدارک می بینند مثلاً یکی از همین «روشنفکران دینی» (یعنی آقای دکتر صادق زیباکلام) اخیراً در مصاحبه ای با کیهان تهران ضمن حملات شدید به مخالفان رفسنجانی و کشف «کرامات» او، ادعا کرده که «سلول ها، زن ها و کروموزوم های هاشمی رفسنجانی، اصلاح طلب هستند» و... پیام این حرف ها، روشن تر از آنست که لازم به توضیح باشد و بقول معروف: «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

سال ها پیش به نقل از یک شاعر تیرباران شده آمریکای لاتینی گفته بودم:

«روزی خواهد آمد که ساده ترین مردم میهن من

روشنفکران ابتر کشور را

استنطاق خواهند کرد

و خواهند پرسید:

روزی که ملت به مانند یک بخاری کوچک و تنها

فرو می مُرد

به چه کاری مشغول بودید؟»

امیدوارم که رهبران سیاسی و روشنفکران ما - در این لحظات حساس تاریخی - مصداق «روشنفکران ابتر

کشور» نباشند...

پایان

www.mirfetros.com